

تغییرات دراز مدت در روابط بین‌الملل

سید محمود هاشمی

عضو هیئت علمی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات

چکیده

جوامع بشری پیوسته در حال تغییر بوده و هستند و خواهند بود. منظور از تغییر در این مقاله تغییرات اساسی است که پیامدهای دراز مدت داشته و به ظهور و سقوط نظام‌های سیاسی می‌انجامد. چرا و چگونه جوامع دچار تغییر می‌شوند مسئله‌ای مورد بحث است که رویکردها و دیدگاه‌های مختلف پاسخ‌های متفاوتی به آن داده‌اند. این مقاله در پی آن است تا به ذکر برخی از این رویکردها و دیدگاه‌ها بپردازد.

واژه‌های کلیدی: تغییر نظام‌های سیاسی، مدل‌های چرخه‌ای، واقع‌گرایی، ساختارگرایی، کنترت‌گرایی.

مقدمه

از زمان پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و متعاقباً تجزیه یوگسلاوی و شکل‌گیری دولت‌های جدید در اروپای شرقی بار دیگر چگونگی و چرایی تغییرات دراز مدت در روابط بین‌الملل و یا به عبارتی ظهور و سقوط نظام‌های سیاسی مورد توجه صاحب‌نظران این رشته قرار گرفته است. البته تغییر در جوامع بشری فرایندی همیشگی است، این تغییرات می‌توانند جزئی و محدود بوده و تاثیراتی کوتاه مدت داشته و یا تغییراتی کلان و دارای تاثیرات

درازمدت باشند. منظور از تغییر در اینجا تغییرات کلان است که گاه سبب پیدایش و نابودی امپراطوری‌ها می‌شود. این مقاله بر آن است تا علت و چگونگی وقوع این تغییرات را از نگاه رویکردهای مختلف (واقع‌گرایی، ساختارگرایی، کثرت‌گرایی، تکاملی و ...) مورد بررسی قرار دهد.

واقع‌گرایی (Realism) و تغییرات دراز مدت

مکتب واقع‌گرایی کلاسیک معتقد است نظام‌هایی دچار تغییر می‌شوند که دولت - محور و خودکامه باشند. منظور از خودکامه این است که هیچ دولت جهانی جهت نظارت بر عملکرد این گونه دولت‌ها وجود ندارد. در چنین نظام‌هایی دولت بازیگر اصلی است و بر تمامی جنبه‌های زندگی مردم از سیاست گرفته تا اقتصاد و فرهنگ و غیره تسلط دارد. نظام بین‌المللی مجموعه‌ای از دولت‌ها و نهادهایی است که به منظور رفع نیازهای این دولت‌ها طراحی شده است. (حداقل از زمان معاهده‌ی وست‌فاليا (Westphalia) در سال ۱۶۴۸ تا کنون چنین بوده است.)

از نگاه واقع‌گرایی کلاسیک دولت‌ها پیوسته با یکدیگر در رقابت‌اند و هر یک از آنها می‌کوشد تا امتیازاتی کسب کرده و جایگاه برتری را بدست آورد. بنابراین تغییر در نتیجه‌ی رقابت ناشی از منافع دولت‌ها روی می‌دهد که این منافع در بیشتر مواقع با هم در تعارض‌اند و گاه نیز همسو و همگرا می‌شوند. امروزه واقع‌گرایی کلاسیک منتقدین بسیاری دارد. واقع‌گرایی نو (neo Realism) که آمیخته‌ای از جوهره واقع‌گرایی و عناصری از ساختارگرایی (structuralism) است یکی از این منتقدین است.

یکی از واقع‌گرایان نوگیلپین (Gilpin) است که معتقد است:

نظام بین‌المللی چه دو قطبی باشد و چه چند قطبی دارای عناصری از ناپایداری است و درائر بروز تغییراتی کوچک در بافت آن دچار نوسانات می‌شود.^۱

به نظر او یکی از علت‌های اصلی تغییر در نظام بین‌المللی مقرون به صرفه بودن (Cost-benefit) آن است. یعنی اگر دولت‌ها تشخیص دهند که منافع حاصل از تغییر نظام بین‌المللی بیشتر از هزینه‌های آن باشد در انجام چنین تغییری درنگ نمی‌کنند. مبنای دیدگاه گیلپین درباره‌ی تغییر «انتخاب عقلانی» (rational choice) است که بر تاثیر عوامل بازار تاکید می‌کند. به نظر او

نظام بین‌المللی مادامی که منافعش بیشتر از هزینه‌هایش باشد پایدار می‌ماند. اما اگر هزینه‌های اقتصادی ثبات سریعتر و بیشتر از حد معمول بالا رود این نظام در معرض تحول قرار می‌گیرد. افزایش هزینه‌ها باعث بی‌ثباتی نظام شده و این بی‌ثباتی به تغییر خواهد انجامید. البته گیلپین علیرغم تأکیدی که بر عوامل اقتصادی می‌کند اهمیت عوامل سیاسی تأثیرگذار بر هر تغییری را نیز مد نظر دارد. یکی از این عوامل که نقش اساسی در تحولات سیاسی در جهان ایفا می‌کند جنگ است.

گیلپین از اقتصاد برای ارایه یک چارچوب یا ساختار چرخه‌ای درباره‌ی ظهور و سقوط دولت‌ها استفاده می‌کند. او برای ارایه این ساختار یک دوره‌ی ۲۴۰۰ ساله‌ی تاریخ غرب را مورد بررسی قرار داده است. به نظر او نتیجه‌ی تحولات سیاسی و اقتصادی یک چرخه‌ی متشکل از چهار دوره‌ی توسعه، تعادل، رویارویی و زوال است و فرایند رشد هر جامعه‌ای از یک الگوی S مانند پیروی می‌کند. در نگاه گیلپین چرخه‌ی ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ دائماً تکرار می‌شود. دیدگاه گیلپین از جنبه‌ی تأکید بر عوامل اقتصادی و نقش هژمونی در تحولات سیاسی به دیدگاه ساختار گرایان شبیه است. اما از جنبه‌ی اهمیتی که برای نقش دولت‌ها و رقابت بین آنها و مهمتر از همه جنگ قایل می‌شود به دیدگاه واقع‌گرایان شبیه است.

مدلسکی (Modelski) نظریه‌پرداز دیگری است که دیدگاهی تقریباً شبیه به گیلپین دارد. مدلسکی اهمیت زیادی برای جنگ به عنوان یک عامل کلیدی در تحولات سیاست‌های بین‌المللی قایل می‌شود. او نیز چون گیلپین معتقد است که سیاست‌های بین‌المللی اساس چرخه‌ای‌اند. مدلسکی سال ۱۵۰۰ میلادی را به عنوان مبداء نظام بین‌المللی نوین می‌داند. به نظر او از آن زمان تا کنون «چهار مرحله در تاریخ سیاسی بین‌المللی وجود داشته که در هر یک از این مراحل یک کشور غالب بوده است»^۲.

عامل تعیین‌کننده در گذر از هر یک از این مراحل به مرحله‌ی دیگر جنگ بوده است که کشور پیروز در این جنگ نظام بین‌المللی را به نفع خود تغییر داده است. مبنای این چرخه‌ها مشکلات پیش روی دولت‌های غالب در مواجهه با رقبای جدید و هزینه‌های غیرقابل تحمل این رویارویی برای حفظ جایگاه خود در سیستم است. بنابراین دولت‌ها بر اساس عوامل سیاسی و اقتصادی و رقابت بین دولت‌ها جهت کسب برتری ظهور و سقوط می‌کنند.

رویکرد دیگری که اهمیت بسیار زیادی برای عوامل غیردولتی قایل می‌شود رویکرد «تمدنی» (civilization) سامونل هانتینگتون است. هانتینگتون معتقد است که دوران پس از جنگ سرد شاهد بروز شکاف‌های عظیم فرهنگی و مذهبی در جهان سیاست خواهد بود. این شکاف‌ها زمینه تعارضاتی را تشکیل خواهند داد که آخرین فصل از «برخورد تمدنها» (The clash of civilizations) خواهد بود.

کثرت‌گرایی (pluralism) و تغییرات دراز مدت

کثرت‌گرایی که امروزه بیشتر برای اشاره به لیبرالیسم نو (Neo liberalism) به کار می‌رود اهمیت ویژه‌ای به نظریه‌های دگرگونی می‌دهد. بسیاری از نظریه‌های نئولیبرال‌ها از قبیل «وابستگی متقابل» (interdependence)، «نظریه رژیم» (Regime Theory) و پیروزی اقتصاد و بازار آزاد و دموکراسی و زوال دولت - ملت، مبتنی بر تفسیرهای تاریخی است. کثرت‌گرایان معتقدند که سرعت تغییر و پارامترهای اصلی سیاست‌های بین‌الملل ممکن است در طول زمان تغییر کند.

اولین نکته ای که باید در مورد رویکرد نئولیبرال درباره ی تغییر در نظر گرفت مسئله‌ی پیشرفت است. البته در بین آنها بر سر اینکه آیا پیشرفت یک فرآیند دائمی و پیوسته است یا خیر و همچنین اینکه پیشرفت واقعاً در عمل وجود دارد یا صرفاً یک مسئله بالقوه است اختلاف نظر وجود دارد، اما همگی آنها بر سر اینکه پیشرفت یک مسئله‌ی زماندار و دراز مدت است اتفاق نظر دارند. تاکید نئولیبرال‌ها بر سر پیشرفت شکل یک نظریه توسعه جهانی به خود گرفته که اعتقاد دارد تاریخ بشر در مسیر پیروزی ارزش‌های لیبرالیسم و دموکراسی در حرکت است. این موضوع را می‌توان در نظریه‌ی «پایان تاریخ» (The end of history) فوکویاما مشاهده کرد. این پایان که بیانگر پیروزی لیبرال دموکراسی است وجود یک تغییر جهت‌دار در طول تاریخ بشری را مسلم می‌داند.

در مجموع کثرت‌گرایان، به ویژه نئولیبرال‌ها، تغییر را با عوامل اقتصادی از قبیل رشد اقتصادی، پیوندهای فراملی و وابستگی‌های متقابل بین دولت‌ها بسیار مرتبط می‌دانند. آنها از مفاهیم وابستگی متقابل و نظریه‌های رژیم برای درک و توضیح چگونگی وقوع تغییر در روابط اقتصادی بین‌المللی معاصر بهره می‌گیرند. بعنوان مثال کراسنر (Krasner) معتقد است که «بلاها

و بحران‌ها می‌توانند باعث ایجاد تغییراتی شوند که به شکل‌گیری رژیم‌های بین‌المللی جدید بیانجامد»^۳. بنابراین دیدگاه‌های اقتصادی نسبت به تغییر نقش مهمی را در نظریه‌های نئولیبرال درباره‌ی سیاست‌های بین‌المللی ایفا می‌کنند. اما نئولیبرال‌ها بیشتر از واقع‌گرایان (رنالیست‌ها) یک نقش علتی و کلیدی برای عوامل ذهنی در ایجاد تغییر در سیاست‌های بین‌المللی در نظر می‌گیرند. آنها می‌گویند که باید اهمیت ویژه‌ای را برای نقش «جوامع معرفتی (Epistemic communities) در ایجاد تحول سیاسی در نظر گرفت.

شاید بتوان گفت که معروف‌ترین بررسی و تحلیل رویکرد کثرت‌گرا درباره‌ی تغییر توسط رزنو (Rosenau) انجام شده باشد. او معتقد است که پیوند روشنی بین کنش مقیاس خرد (small-scale) و تغییر مقیاس بزرگ (large-scale) وجود دارد. رزنو با استناد به نظریه پیچیدگی (complexity theory) در ریاضیات و فیزیک نظام‌های سیاسی بین‌المللی را با سیستم‌های آب و هوایی مقایسه می‌کند. او معتقد است که «سیاست‌های بین‌المللی هم دستخوش تغییرات تکاملی (تدریجی) و هم تغییرات ناگهانی (نقاط گسست) می‌شود»^۴. گدیس (Gaddis) رویکردی تقریباً مشابه با رویکرد رزنو دارد. هر دو آنها از پیشرفت‌های جدید در نظریه پیچیدگی در ریاضی، و تغییرات اساسی در زیست‌شناسی تکاملی استفاده می‌کنند.

ساختارگرایی و تغییرات درازمدت

الگوی ساختارگرا یک رویکرد واحد نبوده و در نتیجه به سادگی قابل تعریف نیست. رویکردهای ساختارگرا گروهی از دیدگاه‌هایی هستند که اولاً یک مقیاس جهانی را برای تحلیل به کار می‌گیرند، و ثانیاً اعتقاد دارند که ساختارها یا چارچوب‌های کنش نقش مهمی در سیاست‌های جهانی بازی می‌کنند. این رویکردها شامل دیدگاه‌های مارکسیستی و غیر مارکسیستی و نظریه‌های مبتنی بر اقتصاد و زمینه‌های دیگر می‌باشند. معروف‌ترین رویکرد ساختارگرا «تحلیل نظام‌های جهانی» (world systems analysis) است که توسط والرشتاین (wallerstein) ارائه شده است. این رویکرد پیوند نزدیکی با نظریه‌های مارکسیستی درباره‌ی تغییر دارد اگر چه خود او منکر این پیوند است. در عین حال والرشتاین بیشترین اهمیت را برای همزمانی عوامل سیاسی و اقتصادی در ظهور و سقوط نظام‌های جهانی قایل می‌شود. به نظر او

«نظام‌های جهانی اساساً الگوهای اقتصادی هستند که بوسیله عوامل اقتصادی بوجود می‌آیند، اما این الگوها همچنین ابعاد سیاسی داشته و به عنوان عوامل علتی در ایجاد تغییرات سیاسی دراز مدت عمل می‌کنند»^۵. والرشتاین معتقد است که از طریق تغییر شکل ساختارهای اقتصادی بسیاری از کشورها به سوی نوعی رابطه‌ی پیرامونی با نظام جهانی رانده می‌شوند، و این الگوی رابطه‌ی مرکز - پیرامون تکرار شونده است، و تنها راه تغییر این رابطه تغییر نظام سرمایه‌داری است. برخی طرفداران والرشتاین به وجود این نوع رابطه حتی در اقتصادهای نظام‌های جهانی پیش از تاریخ، دوران کلاسیک، قرون وسطی در اروپا و در منطقه مدیترانه و آسیا نیز اعتقاد دارند.

دیدگاه دیگری که درباره‌ی تغییرات دراز مدت در روابط بین‌الملل ارائه شده «رویکرد تمدنی» ویلکینسون (Wilkinson) است. این دیدگاه به مطالعه‌ی تمدن‌ها در مقیاس‌های زمانی دراز مدت می‌پردازد. منظور ویلکینسون از تمدن مجموعه‌ای از شهرهاست که از نظر سیاسی با یکدیگر تعامل دارند، این تعامل بدون احتساب هر گونه‌ی ارزشی فرهنگی است. این الگوهای تعاملی شبکه‌هایی از ارتباطات را به وجود می‌آورند که به ایجاد نظام‌هایی منتج می‌شوند که نوع رابطه‌ی مرکز - پیرامونی را از خود بروز می‌دهد.

هالیدی (Halliday) رویکرد «ماتریالیسم تاریخی» را به عنوان مبنایی برای تحلیل تغییرات دراز مدت در روابط بین‌الملل به کار می‌گیرد. رویکرد هالیدی آشکارا رویکردی تاریخی است و بر کلیت تاریخ بشری تاکید می‌کند. هالیدی بر بافت اجتماعی - اقتصادی سیاست‌های جهانی تمرکز کرده و اولویت علتی را برای عوامل اقتصادی قایل می‌شود. او نقش تضاد طبقاتی و انقلاب را در تحلیل علت دگرگونی مهمتر از همه دانسته و فرایند تغییر را حاصل کارکرد عوامل اقتصادی می‌داند.

نظریه رزنبرگ (Rosenberg) درباره‌ی تغییرات دراز مدت شباهت بسیار زیادی با نظریه‌های مارکسیستی درباره‌ی تاریخ دارد. این نظریه نیز آشکارا ماتریالیستی است و بر مفاهیمی چون «طبقه و شیوه‌ی تحلیلی اجتماعی - اقتصادی تاکید می‌کند. به نظر رزنبرگ» ساختارهای اجتماعی تاثیر تعیین کننده‌ی بر عملکرد نظام‌های بین‌المللی دارند و می‌بایست بر حسب «نظریه ارزش» مارکسیسم توضیح داده شوند. یعنی توضیح سیاست‌های جهانی بر حسب روابط اجتماعی و اقتصادی و در نظر داشتن موقتی بودن اشکال سیاسی.^۶

کاکس (Cox) اهمیت زیادی را برای عملکرد عوامل اجتماعی و اقتصادی فراملی و گروه‌های فراملی دارای منافع مشترک قایل می‌شود. این گروه‌ها به نظر کاکس می‌توانند یک بلوک سیاسی تشکیل داده و بر ساختارهای بین‌المللی در جهت تامین منافع خود تاثیر بگذارند. به نظر کاکس تغییر هنگامی پیش می‌آید که این منافع تغییر کنند یا عوامل اقتصادی باعث تغییر این گروه‌بندی‌ها شود

جامعه‌شناسی و تغییرات درازمدت

جامعه‌شناسی از ابتدا به مسئله تغییر پرداخته است. کُنت (Comte) به دنبال یافتن قوانینی بود که سبب ایجاد تغییر می‌شوند. دورکهایم (Durkheim) مسئله تغییر را که به عنوان یک حرکت تکاملی در نظر می‌گرفت مورد توجه بسیار قرار داد. در واقع جامعه‌شناسی در قرن بیستم تا حد زیادی به مطالعه چگونگی تغییر پرداخته است.

از زمان اسپنسر (Spencer) جامعه‌شناسی مفاهیم داروینی تکامل را به عنوان مبنایی برای تفسیر تغییرات صورت گرفته در گروه‌های اجتماعی انسانی و سازمان‌های آنها به کار گرفته است. یک نکته کلیدی در این دیدگاه این است که سراسر تاریخ بشری در حال پیشرفت به سوی پیچیدگی فزاینده بوده است. البته دو استثناء مهم بر این گرایش عمومی در جامعه‌شناسی در مورد تفسیر تغییر بر اساس نظریه‌های تکاملی و ماتریالیسم تاریخی رویکردهایی است که توسط سورکین (Sorkin) و پارتو (Pareto) به کار گرفته شده است. از نظر سوروکین هر تغییر دارای یک الگوی مشخص است و در مطالعه هر گونه تغییر باید این الگو را در نظر داشت. سوروکین گستره‌ی زمانی از قرن هفتم قبل از میلاد تا قرن بیستم میلادی را مورد بررسی قرار داده و در این کار یک مقیاس جهانی تحلیل (World analysis scale) را به کار می‌گیرد. به باور سوروکین فقط «تعداد محدودی از انواع نظام‌های اصلی وجود دارند که در طول تاریخ تکرار می‌شوند و تغییر حاصل تغییر این نظام‌های اصلی است»^۷. به نظر او علت تغییر را باید در درون نظام‌ها جستجو کرد و عوامل انسانی نقش ناچیزی در این تغییرات بازی می‌کنند. بنابراین تغییر را باید به عنوان پدیده‌ای ذاتی و درونی در تمامی نظام‌ها دانست، و اینکه تغییرات دراز مدت تکرار چرخه‌ای معدودی از نظام‌های اصلی است.

پارتو دیدگاهی روان‌شناختی در مورد تغییر اتخاذ کرده و آن را نتیجه‌ی روانشناسی نخبگان و رابطه‌ی آن با روانشناسی کسانی می‌داند که تحت حکومت نخبگان هستند. او با استفاده از مفهوم تعادل به عنوان عامل حفظ نظام‌ها، تغییر را نتیجه بر هم خوردن این تعادل می‌بیند. به نظر پارتو عامل کلیدی حفظ تعادل در یک نظام سیاسی چرخش انواع مختلف نخبگان است.

جامعه‌شناس آمریکایی بنام دارندورف (Darendhorf) تغییر را نتیجه تعارض می‌داند. بنظر او «تعارض و تغییر از عناصر ذاتی و درونی هر جامعه‌ای هستند. این تعارضات به باور او ناشی از» فرصت‌های زندگی «(life chances) یعنی امکان بر آوردن نیازها و منافع است»^۸. بنابراین تغییر را باید نتیجه‌ی عوامل درونی و پی‌گیری منافع و نیازها دانست. دیدگاه جامعه‌شناختی دیگر درباره‌ی تغییر توسط پارسون (Parson) ارایه شده است. پارسون معتقد است که هر جامعه متشکل از افرادی است که در پی پیشینه‌سازی راهبردهای خود می‌باشند. او با به کارگیری مفاهیم تکاملی و انسان‌شناسی کارکردگرا (Functionalism) مفهوم تعادل را مطرح ساخته تا مسئله حفظ اصلاح سیستم‌ها و در نتیجه تغییر را در طول زمان شرح دهد.

البته تمامی تحلیل‌های جامعه‌شناختی درباره‌ی تغییر رویکردهای تکاملی نیستند. یکی از منتقدین معروف رویکردهای تکاملی و مارکسیستی آنتونی گیدنز (Giddens) است که نظریه‌ی ساختارمندی (Structuration) او طرفداران بسیاری دارد. این نظریه می‌گوید که «در هر جامعه ساختارهایی وجود دارند که آزادی عمل را محدود می‌کنند اما به ما امکان می‌دهند تا دست به کنش بزنیم»^۹. چیزی که گیدنز از آن به عنوان «دوگانگی ساختار» نام می‌برد. بنظر گیدنز زندگی اجتماعی در درون این ساختارها جریان دارد، اما فرد در جامعه صرفاً یک عنصر منفعل نیست. در واقع فرد تغییر را آغاز کرده و در آن مشارکت می‌کند. بنابراین به جای تاکید بر جبرگرایی ماتریالیستی یا دیدگاه‌های بوم‌شناختی، ساختارمندی اهمیت بیشتری را برای تصمیم‌گیری و دانشوری کنشگران قایل می‌شود.

نکته اصلی در دیدگاه گیدنز این است که فرد در جامعه یک «کنشگر راهبردی آگاه» است که تصمیمات خود را بر پایه‌ی تجارب و دانش خود اتخاذ می‌کند. بنابراین «باز تولید اجتماعی» یعنی تولید دوباره‌ی ساختار در طول زمان نتیجه‌ی تکرار ساختارهای در حال فعالیت است. با این حال نقش فرد می‌تواند کمک به تغییر ساختارها و در نتیجه تغییر منطبق و مبانی خود جامعه

باشد. بنابراین ساختارها نه تنها می‌توانند کنش‌ها را ممکن و یا محدود سازند، بلکه رابطه‌ای بازتابی با مشارکت‌کنندگان در آن ساختارها دارند.

بوجود آمدن ساختارها و ساختارمندی از تعامل بین افراد و ساختارهایی که در درون آنها زندگی می‌کنند، و بین افراد با یکدیگر و تغییر شکل این ساختارها ناشی می‌شود. در نتیجه در حالی که به منظور بقاء نظام‌های اجتماعی ساختارها می‌توانند باز تولید شوند، آنها همچنین می‌توانند تغییر شکل یافته و چارچوب‌های اجتماعی جدیدی را بوجود آورند. چنین دیدگاهی هم دنیای مادی و هم انسانی را شامل می‌شود، بنابراین می‌تواند ساختارهایی از قبیل موقعیت جغرافیایی و منابع را نیز شامل می‌شود. جنبه‌ی دیگر نظریه‌گیدنز شناخت اهمیت پیامدهای غیر منتظره کنش است. او بر اهمیت دیدگاه‌ها و نظرات افرادی که در این فعالیت‌های اجتماعی شرکت می‌کنند تاکید می‌کند. بنابراین تغییرات می‌توانند نتیجه‌ی کنش‌های عمدی و یا غیرعمدی افراد در جریان باز تولید و تغییر شکل ساختارها باشند.

تاریخ و تغییرات دراز مدت

نگاه تاریخ به مسئله تغییر را می‌توان به دو گروه دیدگاه‌های مارکسیستی و دیدگاه‌های غیرمارکسیستی تقسیم کرد. دیدگاه‌های مارکسیستی را می‌توان به چهار گروه کلاسیک، گرامسکی، ساختارگرا و انتقادی تقسیم‌بندی کرد. مارکسیسم کلاسیک علت اصلی تغییر را عوامل اقتصادی می‌داند که به عنوان زیر بنا در نظر گرفته می‌شوند و تغییر از یک الگوی مشخص پیروی می‌کند که با گذر از مراحل به هدف نهایی خود می‌رسد. در تاریخ‌نگاری مارکسیستی گرامسکی عوامل ذهنی و همچنین تعامل نقش مهمتری داشته و بر نقش هژمونی که در اینجا به منظور سلطه‌ی بلامنازع ایدئولوژی است تاکید می‌شود. مارکسیست‌های ساختارگرا از عوامل اقتصادی فراتر رفته و نقش مهم‌تری را برای عوامل ذهنی و کنترل اطلاعات در ایجاد تغییرات قایل می‌شوند. دیدگاه انتقادی اهداف و روش‌های چنین دیدگاه‌هایی را مورد پرسش قرار داده و می‌کوشد تا تأثیراتی را که این رویکردها و تفسیرها بر جامعه دارند مشخص کند.

دیدگاه‌های غیر مارکسیستی درباره‌ی تغییر بسیار متنوع‌اند و در یک دسته‌بندی مشخص نمی‌گنجند. یکی از کسانی که می‌توان در این زمینه به نظرات او اشاره کرد فرناند برودل (F. Braudel) است که بر اهمیت تجزیه و تحلیل تغییر بر اساس مجموعه‌ای از مقیاس‌های

زمانی و مکانی مرتبط با هم تاکید می‌کند. به نظر برود این مقیاس‌ها می‌توانند کوتاه مدت، میان مدت و یا دراز مدت باشند. او معتقد است که فرایندهایی که در این مقیاس‌های زمانی عمل می‌کنند بالقوه با هم مرتبط‌اند اما انواع فرایندهای مجزا می‌توانند در مقیاس‌های زمانی یا مکانی متفاوتی عمل کنند. در مقیاس‌های متفاوت، توضیحات متفاوتی می‌تواند مفیدتر باشد. اما این مسئله به معنی روی آوردن به جبرگرایی اقتصادی یا محیطی نیست. به نظر برود «عوامل ذهنی در تمام مقیاس‌ها عمل می‌کنند و بافت‌های بوم‌شناختی و عوامل اقتصادی و اجتماعی نیز در ایجاد تغییرات اهمیت زیادی دارند».^{۱۰} در تجزیه و تحلیل تغییر مجموعه‌ای از مقیاس‌های زمانی و مکانی اهمیت دارند، و در تمام مقیاس‌ها فرایندها یکسان نیستند، و هر فرایند لزوماً در یک مقیاس عمل نمی‌کند.

یکی از رویکردهای غیر مارکسیستی در بین مورخین رویکرد «خاص‌گرایی تاریخی (historical particularist)» است. بنابراین رویکرد تاریخ صرفاً از مجموعه‌ای از رویدادهای ناهمگن تشکیل شده و این رویدادها به عنوان روایت قابل درک‌اند. این مجموعه رویدادها را می‌توان از نظر زمانی یا موضوعی دسته‌بندی کرد. این رویدادها می‌توانند بر رویدادهای سیاسی، روایت‌های اجتماعی و یا اقدامات اقتصادی متمرکز باشند، اما همگی آنها مبتنی بر مفاهیم نظری یکسانی هستند. این دیدگاه معتقد است که هیچ‌گونه فرایند یا ساختار در حال فعلیتی در تاریخ وجود ندارد، و هیچ‌گونه قوانین کلی و جهان‌شمولی نیز در تاریخ وجود ندارد.

پاول کندی (Paul Kennedy) دیدگاه‌های خاص‌گرایی تاریخی و ماتریالیسم تاریخی را با هم تلفیق کرده و نظریه‌ای را ارائه داده که بر پایه‌ی آن رویدادهای ناهمگن می‌توانند با استفاده از اصطلاحات و تعبیر اقتصادی توضیح داده شوند. او با بررسی مجموعه‌ای از ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ از قرن شانزدهم به بعد به این نتیجه می‌رسد که «رابطه نزدیکی بین رشد اقتصادی و زوال قدرت‌های بزرگ وجود دارد، دولت‌هایی که موقعیت ممتازی در بین معاصرین خود دارند».^{۱۱} به نظر کندی این ارتباط نزدیک یا حلقه پیوند به عنوان هزینه‌های حفظ برتری به اضافه‌ی همبستگی بین برتری اقتصادی و نظامی است که عوامل اقتصادی را به عوامل سیاسی پیوند می‌دهد.

رویکردهای ریاضی و تغییرات دراز مدت

ریاضیات نیز نظریه‌های خاص خود را درباره‌ی تغییر دارد. برخی ریاضیدان‌ها مثل زیمن (Zeeman) عقیده دارند که این نظریه‌ها را می‌توان در مورد جوامع انسانی نیز به کار برد. رویکردهای ریاضی که تصور می‌شود به تحلیل تغییر در جوامع بشری مربوط باشند عبارتند از: «تحلیل تصمیم»، «تحلیل شبکه»، «نظریه فاجعه»، «نظریه سیستم‌ها» و «ریاضیات پیچیدگی».

با توجه به اهمیت تصمیم‌گیری در ایجاد تغییرات سیاسی ابتدا به تحلیل چگونگی تصمیم‌گیری می‌پردازیم. این موضوع را می‌توان به دو روش اصلی مورد بررسی قرار داد: تحلیل خود فرایند تصمیم‌گیری، و بررسی مجموعه‌ای از تصمیم‌گیری‌های ممکن که در یک زمان مشخص در پیش روی یک فرد یا سازمان قرار دارد. ممکن است ادعا شود که در هر موقعیت خاص مجموعه‌ای از تصمیم‌ها در مقابل یک فرد وجود دارد که اتخاذ هر یک از آنها می‌تواند به نتایج متفاوتی منجر شود.

از یک جنبه این نظر درست است، اما از جنبه‌ی دیگر تصمیم‌گیری همیشه می‌تواند به یک انتخاب ساده بین بلی و خیر تقسیم شود. با اتخاذ چنین رویکرد دوتایی باید پذیرفت که انتخاب گزینه خیر زمان تفکر (کسب اطلاعات) و تعویق، و همچنین انکار مستقیم را شامل می‌شود. چنین تقابلی می‌تواند باعث طرح نظریه‌های مختلفی درباره‌ی تصمیم‌گیری شوند. این نظریه‌ها شامل تحلیل احتمالات نتایج ممکن و ارزیابی منطقی مراحل تصمیم‌گیری می‌شوند.

تحلیل شبکه هم که در جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی وسیعاً مورد استفاده قرار گرفته مبنای ریاضی دارد. تحلیل شبکه روابط اجتماعی را به عنوان یک سری پیوندها در نظر می‌گیرد. این شبکه‌ها می‌توانند بیانگر روابط ایستا، یا لحظه‌هایی در جریان روابط پیچیده‌تر و پویاتر بوده، و یا به منظور تحلیل الگوهای موجود در اشکال مختلف در طول زمان مورد استفاده قرار گیرند. درک سازمان اجتماعی و سیاسی به عنوان شبکه می‌تواند با هر یک از نظریه‌های ریاضی درباره‌ی دینامیک یعنی نظریه سیستم‌ها، نظریه فاجعه و نظریه پیچیدگی ترکیب شود. نظریه سیستم‌ها هر بخش از یک سیستم بزرگتر را بالقوه با بخش‌های کوچک‌تر تشکیل‌دهنده‌ی آن که سیستم‌های فرعی نامیده می‌شود مرتبط می‌داند. تغییر به عنوان جریان‌های درون این سیستم فرعی در نظر گرفته می‌شود. جریان‌هایی که باعث تقویت تغییر می‌شوند «بازخورد مثبت» و آنهایی که باعث

تقویت ثبات سیستم می شوند «بازخورد منفی» نامیده می شوند. در رویکردهای سیستمیک معمولاً اهمیت بسیاری برای تعادل یا ثبات سیستمیک قایل می شوند، و این امر به دسته بندی انواع شکل هایی منجر شده که ممکن است تعادل در یک سیستم پویا به خود بگیرد.

مفهوم مسیر (الگو یا مجموعه ای از تغییرات که توسط یک نظام در طی زمان انجام می شود) و مفهوم ارتباط متقابل سیستم های فرعی این رویکرد را با دیدگاه ریاضی دیگری نسبت به تغییر یعنی نظریه فاجعه پیوند می زند. نظریه فاجعه یک نظریه ریاضی درباره ی تغییرات ناگهانی است که در مورد نهادها و سازمانهای انسانی وسیعاً به کار گرفته شده است. نظریه فاجعه بر این دیدگاه استوار است که انباشت تدریجی عوامل به ظاهر جزئی می تواند به تغییرات منفی ناگهانی منتج شود. نظریه فاجعه با اهمیت دادن به عوامل جزئی در ایجاد تغییرات اساسی مکمل مفیدی برای توضیحات تدریجی تغییر بوده است.

مسیر مشخصی که توسط سیستم های فاجعه ای دنبال می شود به ما امکان می دهد تا حتی بدون استفاده از تحلیل های ریاضی نوع تغییر را تشخیص دهیم. نظریه فاجعه به ما امکان می دهد تا چگونگی تغییرات سریع را که بین یک شکل از نظام (دولت) و شکل دیگر آن می تواند اتفاق بیفتد بشناسیم.

نظریه پیچیدگی سعی می کند تا مفاهیم ریاضی را در مورد مدل شکل گیری و تغییر شکل نظام های مختلف اما ساختارمند به کار ببندد. نظام های پیچیده به این مفهوم در محدوده ی ساختارهای ثابت (کریستال ها) و ساختارهای بی شکل که شکل ثابتی ندارند (گازهای داغ) وجود دارند. تعریف نظام های پیچیده توسط اندرسون ارائه شده است. بنابر نظر اندرسون «نظام های پیچیده آنهایی هستند که بزرگ و پیچیده اند و رفتاری از خود بروز می دهند که صرفاً مجموع اجزای آنها نیست همچنین گفته می شود که نظام های پیچیده بواسطه ی ویژگی ظرفیت حفظ و ذخیره اطلاعات از دیگر سیستم ها متمایزاند»^{۱۲} سیستم های پیچیده همچنین می توانند خود را سازماندهی و ساخت دهی کنند.

نتیجه

مکاتب مختلف مسئله تغییر در جوامع بشری را با رویکردهای مختلفی نگریسته و هر یک از دید خود دلایلی برای آن قایل می شوند اما آنچه همگی بر سر آن توافق دارند اصل وجود پدیده

تغییر و دائمی بودن آن است. برخی علت اصلی را در عوامل درونی و برخی دیگر در عوامل بیرونی و گروهی نیز در مجموعه‌ای از عوامل درونی و بیرونی می‌دانند. حتی در بین افرادی هم که به یک رویکرد تعلق دارند نظر واحدی وجود ندارد. در رویکرد واقع‌گرایی عده‌ای علت تغییر را در قانون‌گریزی برخی دولت‌ها و عدم وجود یک نهاد بین‌المللی قوی جهت نظارت بر رفتار این گونه دولت‌ها و همچنین رقابت بین آنها و مهمتر از همه عوامل اقتصادی می‌بینند. در همین حال گیلپین بر انتخاب عقلانی تاکید میکند و مدلسکی عامل جنگ و بروز بحران‌ها را مهم می‌داند. کثرت‌گرایان و بخصوص لیبرل‌های نو در حالی که مجموعه‌ای از عوامل را در این مورد دخیل می‌دانند بر نقش عامل انسانی و پیشرفت و پیروزی نهایی ارزش‌های دموکراسی و لیبرالیسم تاکید می‌کنند. در رویکرد ساختارگرا برخی (غیر مارکسیستی) علت تغییر را وجود رابطه مرکز-پیرامون بین دولت‌ها و برخی دیگر (مارکسیستی) بر جبر تاریخی و تضاد طبقاتی تاکید دارند. در جامعه‌شناسی نیز می‌توان به وجود دو دیدگاه عمده تکاملی و غیرتکاملی اشاره کرد که نظرات متفاوتی دارند. رویکردهای تاریخی نیز در مورد مسئله تغییر بسیار گسترده‌اند اما می‌توانند به دو گروه عمده مارکسیستی و غیرمارکسیستی تقسیم شوند که این دو گروه نیز خود به گروه‌بندی‌های دیگری تقسیم می‌شوند. رویکردهای ریاضی نیز تغییر را مسئله‌ای اجتناب‌ناپذیر دانسته و عمدتاً بر این باورند که عوامل به ظاهر کوچک هرگاه انباشته شوند می‌توانند منشاء تغییرات اساسی شوند. با جمع‌بندی مسائل مطروحه در بالا می‌توان گفت که با وجود اختلاف نظرهای مهمی که در باره علت تغییر در جوامع بشری وجود دارد اما درباره اصل وجود آن هیچ شکی نیست.

پی‌نوشت

- ۱- Gilpin Dawn R. war and change in world politics, London, Oxford, ۱۹۸۱, p ۱۲۷.
- ۲- Modelski George. Long cycles in world politics, London, Rutledge, ۱۹۸۷ p۳۵.
- ۳- Krasner Stephen D. International Regimes, New York, Penguin, ۱۹۸۳, p ۶۴.
- ۴- Rosenau, James N. Turbulence in world politics, New York, Princeton, ۱۹۹۰, p, ۱۳۴.
- ۵- Wallerstein, Imanuel. The Modern world system, New York, Penguin, ۱۹۹۱, p ۵۹.
- ۶- Rosenberg, Joel. The Empire of civil society, London, Shuster, ۱۹۹۴, p ۱۷۸.
- ۷- Sorkin, Payne. Social and cultural dynamics, Boston, Handerson, ۱۹۹۲, p ۱۷.
- ۸- Dahrendorf, Ralf. Life chances, Stanford, New Bury House, ۱۹۹۶, p ۸۷.
- ۹- Giddes, Antony. The constitution of society. London, Cambridge, ۱۹۸۴, p ۱۴۳.
- ۱۰- Braudel, Fernand. Civilization and capitalism, London, Rutledge, ۱۹۹۳, p ۱۲.
- ۱۱- Kennedy, Paul. The Rise and Fall of the Great Powers, New York, Jameson, p ۹۳.
- ۱۲- Anderson, L. Development, transition or transformation, New York, Harper & Row, ۱۹۹۲, p ۸۶.